

در باب حق پنداریِ دروغ گفتن

اشاره

کانت سخت دلمشغول جنبه عملی اخلاق بود و می‌کوشید تأملات خود را در باب فلسفه اخلاق، در عرصه واقعیت نیز بیازماید و از نظرگاه خود به آنها پاسخ دهد. یکی از این مسائل، تکلیف راستگویی و پرهیز از دروغ است که کانت مصرانه بر آن است که هرگز نباید دروغ گفت و این قاعده هیچ استثنایی ندارد. باید راست گفت، اگرچه این راستگویی نتایج ناخوشایندی برای ما و یا دیگران در برداشته باشد و از دروغ - حتی نوع خیرخواهانه آن - پرهیز کرد، هرچند به ظاهر نتایجی خوشایند داشته باشد.

کانت در این نوشته کوتاه اما مهم، برای اثبات نظر خود دو دلیل می‌آورد. نخست آن که هرگونه استثنایی به

قاعده راستگویی، به نقض و بی‌اعتباری اصل قاعده می‌انجامد. دیگر آن که اگر در موردی دروغ گفتیم، اخلاقاً و حتی قانوناً مسئول همه نتایج ناخواسته و پیش‌بینی نشده دروغ خود هستیم. این نوشته مورد استناد و بحث بسیاری کسان واقع شده است؛ از جمله جیمز راجلز، کریستین کورس گارد و الیزابت انسکم. از این رو ترجمه آن مناسب به نظر رسید.

در نشریه ادواری فرانسه (France) مورخ ۱۷۹۷، شماره اول، قسمت ششم، صفحه ۱۲۳، در مقاله‌ای با عنوان «درباره واکنش‌های سیاسی» نوشته بنژامن کنستان^۱، عبارت زیر دیده می‌شود:

اصل اخلاقی‌ای که راستگویی را یک تکلیف می‌شمرد، اگر به صورت منفرد و نامشروط پذیرفته شود،

به انگیزه های

انسان دوستانه*

ایمانوئل کانت

ترجمه سید حسن اسلامی

وجود هر جامعه ای را ناممکن می سازد. برهان این مطلب، همان نتایج بی واسطه ای است که یک فیلسوف آلمانی از این اصل برگرفته است. این فیلسوف تا آنجا پیش می رود که قاطعانه می گوید دروغ گفتن به قاتلی که می پرسد آیا دوست ما که تحت تعقیب اوست در خانه ما پناه گرفته است یا نه، جنایت است. « فیلسوف فرانسوی [کنستان] در صفحه ۱۲۴، این اصل را به شیوه زیر ابطال می کند: راستگویی یک تکلیف است. مفهوم

تکلیف از مفهوم حق جدایی ناپذیر است. تکلیف آن است که در وجود یک شخص، متناظر با حقوق دیگری باشد. جایی که حقوقی نباشد، هیچ تکلیفی وجود ندارد. پس بیان

حقیقت تکلیف است، اما فقط نسبت به کسی که به آن حقیقت محق است. لیکن هیچ کس نسبت به حقیقتی که به دیگران زیان رساند حقی ندارد.

نخستین مغالطه این استدلال در این جمله نهفته است: «بیان حقیقت تکلیف است، اما فقط نسبت به کسی که به آن حقیقت محق است.»

نخست باید خاطر نشان کرد که تعبیر «نسبت به حقیقت محق بودن» بی معناست. ترجیحاً باید گفت: «انسان نسبت به صادق بودن با خود (veracitas) حق دارد. مقصودم حقیقت نفسانی در درون خود شخص است. چون داشتن حق نسبت به صداقت به طور عینی به این معناست که (مانند مسائل ناظر به این که چیزی به عموم انسانها تعلق دارد) جمله معینی درست باشد، یا خطا، مسأله ای مربوط به اراده آدمی است. این مطلب قطعاً منطق عجیبی پدید می آورد.

اینک، نخستین پرسش آن است که آیا کسی (در مواردی که نمی تواند از پاسخ آری یا نه اجتناب کند) حق دارد ناصداق باشد؟ دومین پرسش آن است که آیا هنگامی که او برای حفظ خود یا دیگری از جنایتی که به طور غیر عادلانه او را به آن تهدید کرده اند، مجبور به ابراز جمله ای معین می شود،

در واقع به عدم صداقت ملزم نیست؟ صداقت در گفته هایی که نمی توان از آنها پرهیخت، تکلیف صوری انسان نسبت به هر کس است، هر چند نتایج منفی بزرگی برای او یا دیگری به بار آورد. اگر با گفتن دروغی نسبت به کسی که ظالمانه مرا مجبور به اظهار جمله ای کرده است نیز خطایی مرتکب نشده باشم، در عین حال، با این تعریف که باید دروغ نامیده شود (گرچه نه به معنای حقوقی آن)، من در یک نکته بسیار اساسی نسبت به تکلیف به طور عام، مرتکب خطا شده ام. بدین معنا که تا آنجا که به من مربوط است، باعث آن شده ام که اظهارات عموماً بی اعتبار شود و در نتیجه، همه حقوق مبتنی بر قراردادهای بی اعتبار گردند و قوت خود را از دست بدهند و این خطایی است که به طور عام بر ضد انسانیت صورت گرفته است.

بنابراین، تعریف دروغ به اظهارات غیر واقعی عامدانه به دیگری، نیازمند این شرط اضافی نیست که باید دیگری را بیازارد، آن گونه که حقوقدانان در تعریف خود (Menacium est falsiloquium in praeiudicium alterivs) لازم می شمارند. زیرا، دروغ همواره دیگری را می آزارد؛ اگر هم انسان خاصی را نیازارد، باز هم انسانیت را

به طور عام می‌آزارد. چون که خود سرچشمه حقوق را ضایع می‌کند.

با این همه، این دروغ خیرخواهانه ممکن است بر اثر امری عارضی (Casus) طبق قانون مدنی قابل مجازات گردد؛ و آنچه فقط بر اثر امری عارضی از این که معروض کیفر واقع شود می‌گریزد نیز به عنوان خطا قابل محکومیت است؛ هر چند بر اثر قوانین خارجی باشد. برای مثال،

اگر شما با گفتن دروغی مانع

جنایتی شده باشید، خود

را قانوناً مسئول همه

نتایج آن ساخته‌اید.

لیکن اگر شما همچنان

سخت پایبند صداقت

مانده باشید، نتایج

غیرقابل پیش‌بینی هر چه باشد

عدالت عام بر شما دستی نخواهد

داشت. در حقیقت، پس از آن که به پرسش

قاتل مبنی بر این که آیا قربانی مورد نظر در

خانه است، صادقانه پاسخ مثبت دادید،

احتمال دارد که این یک بی‌سروصدا بگریزد

و با قاتل مواجه نشود و در نتیجه جنایتی رخ

ندهد. لیکن اگر - هنگامی که او واقعاً

بی‌آن که خبردار باشید از خانه بیرون رفته

باشد - به دروغ بگویید که او در خانه نیست،

و اگر قاتل او را ببیند و بکشد، ممکن است شما بر طبق عدالت به عنوان عامل مرگش

متهم شوید. چون که، اگر شما حقیقت را

همان گونه که می‌دانستید، بیان می‌کردید،

احتمال داشت که قاتل به هنگام جستجوی

خانه به وسیله همسایگان دستگیر شود و در

نتیجه این اتفاق رخ ندهد. بنابراین،

هر کس دروغی بگوید - هر چند

خیرخواهانه باشد - باید پاسخگوی

همه نتایج هر چند غیر قابل

پیش‌بینی، باشد و تاوان

آنها را گرچه در دادگاهی

مدنی بپردازد. چرا که

صداقت تکلیفی است که

باید اساس همه تکالیف

مبتنی بر قرارداد، تلقی

شود و قوانین این گونه تکالیف

اگر حتی کمترین استثنایی بدانها وارد

شود ممکن است بی اعتبار و بی فایده گردند.

بنابراین، صادق بودن در همه اظهارات،

حکم مقدس و مطلقاً الزام آور عقل است که

هیچ مصلحت اندیشی‌ای آن را محدود نمی‌کند.

آقای کنستان در تقبیح اصولی که چندان

خشک‌اند که ادعا می‌شود در این گونه

ایده‌های غیر عملی چنان بنیاد خود را از

دست می‌دهند که در نتیجه باید آنها را طرد

کرد، مطلب اندیشمندانه و معقولی ابراز می‌دارد. او در صفحه ۱۲۳ می‌گوید: «در هر قضیه‌ای که در آن اصلی که درست بودنش ثابت شده است، به نظر می‌رسد که اجراشدنی نیست، دلیل این غیر قابل اجرا بودن در این واقعیت نهفته است که ما اصل واسطی را که شیوه‌های اجرای آن را در بر دارد، نمی‌شناسیم.» او با استشهاد به نظریه مساوات [یا برابری] (ص ۱۲۱) به عنوان نخستین حلقه سلسله مراتب اجتماعی (ص ۱۲۲) می‌گوید:

هیچ کس نمی‌تواند ملزم به قوانینی باشد، مگر آنها که خود در تدوینشان مشارکت داشته است. این اصل در یک جامعه بسیار محدود مستقیماً بی‌آن‌که نیازمند اصلی واسط برای عام شدنش باشد، می‌تواند به کار بسته شود. لیکن در جامعه‌ای متشکل از افراد بسیار زیاد، اصل دیگری باید به این یک که گفتیم افزوده شود. اصل واسط این است: اشخاص مستقیماً یا به وسیله نمایندگان خویش، می‌توانند در تدوین قوانین مشارکت کنند. هر کس بخواهد اصل پیشین را بدون استفاده از اصل واسط، در جامعه گسترده‌ای

اعمال کند، قطعاً جامعه را ویران می‌سازد. لیکن این وضع که می‌تواند تنها بیانگر جهل یا بی‌کفایتی قانونگذار باشد، هیچ چیز را بر ضد اصل ثابت نمی‌کند.

او نتیجه می‌گیرد (ص ۱۲۵): «اصلی که به عنوان حقیقت پذیرفته شده است، هرگز نباید رها شود، هر چند آشکارا به نظر برسد که اعمال آن مستلزم خطر باشد.» (وانگهی شخص درستکار خود اصل نامشروط صداقت را به دلیل خطری که برای جامعه پدید می‌آورد، ترک می‌گوید. او چنین می‌کند، زیرا نمی‌تواند اصل واسطی را که بتواند این خطر را برطرف سازد، بیابد و در حقیقت، اینجا اصلی که به کار برده شود، وجود ندارد.)

اگر بخواهیم نام اشخاص را همان‌گونه که در اینجا آمده است محفوظ نگه داریم، در این صورت [می‌گوییم که] «فیلسوف فرانسوی» میان عملی که شخص به واسطه آن به سبب راستگویی - جایی که نمی‌توان از گفتن جمله‌ای اجتناب کرد - موجب آزردن (nocet) دیگری می‌شود با عملی که با آن نسبت به دیگری خطایی (Iaedit) مرتکب می‌شود، خلط کرده است. این که صدق قول موجب آزردن ساکن خانه شد، صرفاً

یک امر عارضی (Casus) بود؛ و (به معنای حقوقی) عملی آزادانه به شمار نمی‌رفت. چون این که از کسی بخواهیم که به سود خود دروغ بگوید، ادعایی است که با هر نوع مشروعیتی تعارض پیدا می‌کند. هر انسانی نه تنها حق دارد، که به شدت مکلف است، که در اظهاراتی که نمی‌تواند از آنها بپرهیزد، صادق باشد؛ خواه این اظهارات به زیان او باشد، خواه به زیان دیگران. بنابراین، او واقعاً به سبب راستگویی موجب آزرده شدن کسی که بر اثر آن آسیب می‌بیند، نشده است، بلکه آسیب دیده به نحو عارضی (Casus) دچار این آسیب شده است. زیرا شخص اصلاً آزادی انتخاب در چنین موقعیتی ندارد، لذا راستگویی (اگر مجبور به سخن گفتن باشد) تکلیفی مطلق است.

«فیلسوف آلمانی» این قضیه را که (ص ۱۲۴) «راستگویی تکلیف است، اما فقط در قبال کسی که حق صداقت دارد»، به عنوان یکی از اصول خود نمی‌پذیرد. او چنین نمی‌کند، نخست به دلیل ابهام صورت بندی این قضیه؛ چون که حقیقت، حق مملوک کسی نیست که بتوان آن را به کسی اعطا کرد و از کسی بازداشت. اما چنین نمی‌کند، عمدتاً به دلیل آن که تکلیف راستگویی (که در اینجا تنها مسأله مورد

بحث است) در مورد کسانی که انسان نسبت به آنها این تکلیف را دارد و کسانی که انسان در موردشان خود را از این تکلیف آزاد می‌بیند، یکسان است. بلکه این تکلیف مطلق است که در همه شرایط ثابت است.

اینک فیلسوف برای این که از مابعدالطبیعه حقوق (که از همه شرایط تجربی مجرد است) به یک اصل سیاست (که این مفاهیم را بر مواردی که در مقام تجربه با آنها مواجه می‌شویم، تطبیق می‌کند) برسد و به وسیله آن راه حل یک مسأله سیاست را مطابق با اصل حقوقی عام به دست آورد، سه مفهوم را تشریح می‌کند. نخستین [مفهوم]، یک قاعده است؛ مقصود قضیه بالبداهه یقینی‌ای است که مستقیماً از تعریف قانون بیرونی ناشی می‌شود (هماهنگی آزادی هرکس، با آزادی دیگران مطابق با یک قانون عام).

دومین [مورد]، مسلم گرفتن قانون عام بیرونی است (اراده همگان که بر طبق اصل مساوات، که بی آن برای هیچ کس آزادی نیست، متحد شده است).

سومین [مفهوم]، این مسأله است که چه تمهیداتی می‌توان اندیشید تا در جامعه هر چند بزرگ، هماهنگی بر اساس اصول آزادی و مساوات، تأمین شود (یعنی از طریق سیستم نمایندگی). در این صورت، این

مطلب اخیر، اصلی برای سیاست خواهد گشت که تنظیم و تأسیس آن مستلزم احکامی خواهد بود که از دانش تجربی انسانها برآمده باشد و تنها سازوکار اجرای عدالت و این که عدالت را چگونه می توان به شکل مناسبی اجرا کرد، در نظر دارد. قانون [یا حقوق] هرگز نباید با سیاست وفق داده شود، بلکه سیاست باید همواره با قانون وفق داده شود. نویسنده می گوید: «اصلی که به عنوان حقیقت (و من می افزایم، به عنوان اصل پیشینی و در نتیجه، اصل بدیهی) شناخته شده است، هرگز نباید ترك شود، هر چند آشکارا به نظر برسد که اعمال آن مستلزم خطر باشد.» لیکن در اینجا شخص باید خطر را نه به عنوان خطر ناشی از آسیب رساندن عارضی به کسی، بلکه به عنوان خطری که ناشی از خطاکاری نسبت به دیگری است، دریابد. و چنین خطاکاری ای هنگامی رخ می دهد که من تکلیف صادق بودن را که مطلق است و شرط عالی حقوق را در شهادت تشکیل می دهد، به تکلیفی مشروط و تابع دیگر ملاحظات تبدیل کنم، و اگرچه با گفتن دروغ معینی عملاً نسبت به کسی خطایی مرتکب نشوم، با این همه، اصل حق را که به طور عام با همه اظهاراتی که نمی توان از آنها اجتناب کرد، مرتبط است،

رسماً [یا به نحو صوری] و نه مادّاً [یا به نحو مادّی] نقض کرده‌ام. و این بسیار بدتر از ظلم کردن به شخصی معین است. زیرا چنین رفتاری بر ضد شخصی، همواره مستلزم وجود اصلی در این موضوع که پدیدآورنده چنان رفتاری باشد، نیست.

اگر از شخصی پرسند که آیا قصد دارد در اظهارنظری که خواهد کرد صادقانه سخن گوید و او از این پرسش رنجیده خاطر نشود و ظن نبرد که پرسش مذکور مشعر به این است که او ممکن است دروغگو باشد، بلکه کسب اجازه کند تا استثنای محتمل را بررسی کند، آن شخص هم اینک بالقوه دروغگو است. زیرا او نشان داده است که صداقت را به عنوان تکلیفی باطنی قبول ندارد. بلکه در مورد قاعده‌ای که هیچ استثنایی نمی‌پذیرد، قید و شرطهایی قائل می‌شود. چون که هر استثنایی می‌تواند مستقیماً با خودش تعارض پیدا کند.

همه اصول عملی حق، باید در بر دارنده حقیقت سختی باشند و به اصطلاح، «اصول واسط» می‌توانند تنها حاوی تحدید حدود دقیق تری در باب کاربردشان در موارد واقعی (بر طبق قواعد سیاست) باشند. اما هرگز نمی‌توانند در بر دارنده استثنایایی نسبت به اصول پیشین باشند. چنین استثنایایی،

عمومیت آنها را بی اعتبار می‌کند حال آن که مشخصاً همین نکته، دلیل اصول نامیده شدن آنهاست.

پی نوشتها:

* از نوشته کانت دو ترجمه انگلیسی در اختیارم بود که ترجمه حاضر براساس آنها فراهم آمده است. مشخصات کتاب شناختی این دو ترجمه از این قرار است:

- 1) Immanuel Kant, **Grounding for the Metaphysics of Morals with on a supposed Right to Lie Because of Philanthropic Concerns**. Translated by James W. Ellington, Cambridge, Hachett Publishing Company, 1999, pp.63-67.
 - 2) Immanuel Kant, **Critique of Practical Reason and other writings in Moral Philosophy**, ed. and translated by Lewis White Beck, Chicago, University of Chicago Press, 1949, pp.346-50
- On a Supposed Right to Lie from Altruistic Motives.**

۱. هانری بنژامن کنستان (Henry Benjamin Constant) ۱۷۶۷-۱۸۳۰، سیاستمدار و نویسنده نامدار فرانسوی.